

اریش فروم و فروپاشی شوروی

□□ نوشته: امیرسعید الهی

آمریکا را که بعداً مبنای رسمی سیاست خارجی شوروی قرار گرفت و تشدید تعارض بین چین و شوروی (که تا همین اواخر ادامه داشت) و نیز امکان دستیابی چین و فرانسه به سلاح هسته‌ای را پیش‌بینی کرده بود. هدف اصلی وی در این اثر آن بود که «به پشت عقاید قالبی موجود نفوذ کند و به ارزیابی و شناخت واقع بینانه نظام شوروی پرداخته... و نشان دهد که از زمان تفوق استالین، فرمانروایان شوروی هرگز قصد برپا کردن انقلاب کمونیستی را در غرب نداشته‌اند بلکه از احزاب کمونیست صرفاً همچون ابزار تحکیم سیاست خارجی شوروی استفاده کرده‌اند».

فروم اساساً جامعه شوروی را یک جامعه مارکسیستی به گونه‌ای که دولت در آن رو به افول باشد به حساب نمی‌آورد. به نظر او، هیچ‌یک از انتقاداتی که مارکس از جوامع سرمایه‌داری می‌کند، یعنی سلب فردیت و شخصیت و استقلال کارگر و جدا شدن از محصول عمل خود در جامعه شوروی برطرف نشده و به همین علت معتقد بود که «کمونیسم شوروی در واقع شکل دیگری از سرمایه‌داری غرب به شمار می‌رود». در این زمینه، او به جنبه‌های بسیاری از وجوه تشابه غرب و شوروی اشاره می‌کند و شبیه شدن شوروی به آمریکا را به نوعی، مرگ نظام شوروی تلقی می‌نماید و معتقد است که:

«نظام شوروی مفهوم ملی کردن وسایل تولید و مفهوم برنامه‌ریزی عمومی را از سوسیالیسم مارکسیستی اقتباس کرده ولی در عین حال در بسیاری خصایص با سرمایه‌داری شریک است... و (لذا) این نظام مدیریت‌گرای دیوانسالار نمی‌تواند... مدعی شود که به مفهوم مارکس، سوسیالیستی است».^۲

فروم معتقد بود که مدیریت جامعه شوروی از نظر افزایش کارآئی در تولید و برنامه‌ریزی همان هدفی است که سرمایه‌داری در پی رسیدن به آن است و بران بود که دستیابی به چنین نظامی با اصول انسان‌گرائی و فردگرائی سنتی غرب مغایر است:

«ملی کردن صنایع فرق ماهوی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری نیست. تدبیری است برای حصول کارآمدی بیشتر در تولید و برنامه‌ریزی. نظام شوروی نظامی است کارآمد و کاملاً متمرکز که یک دستگاه دیوانسالاری

آثار اریش فروم روانکاو و جامعه‌شناس معروف آلمانی در جامعه‌ما خیلی دیر معرفی شد. ابتدا «هنر عشق ورزیدن» که هفتمین کتاب او بود در سال ۱۳۴۶ با ترجمه خانم پوری سلطانی به بازار آمد، اما نخستین کتاب او یعنی «گریز از آزادی» که در آغاز جنگ جهانی دوم منتشر شده بود حدود سی سال طول کشید تا به همت آقای عزت‌الله فولادوند ترجمه و در سال ۱۳۴۸ منتشر شد و موجبات معروفیت بیشتر او را در ایران فراهم آورد. پس از آن کتابهای دیگری از وی که عمدتاً بر محور روانکاو قرار داشت پس از ترجمه به چاپ رسید و به همین علت «اریش فروم» بیشتر از ابعاد روانکاو و جامعه‌شناسی در کشور ما معروفیت یافته است. کتابهای دیگری نیز از وی در سالهای اخیر به فارسی ترجمه و چاپ شده است. وی بیشتر به بررسی رفتارهای «فرد» و رابطه آن با «جامعه» پرداخته و در این زمینه آثاری پربار ارائه کرده است.

«اریش فروم» که پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان به آمریکا گریخت، در آنجا به مطالعات سیاسی خود ادامه داد و تمایل وی به مارکسیسم و برداشت‌های متفاوتش از نظریات مارکس موجب جلب توجه او به جامعه شوروی که مدعی تبعیت از فلسفه مارکس بود گردید و باعث شد که ضمن نقد جامعه شوروی بررسی مسئله انسان را در صحنه جهانی و روابط ابرقدرتها مطرح و در سال ۱۹۶۱ میلادی برخلاف سایر آثار خود کتابی کاملاً سیاسی در زمینه آینده جنگ سرد میان آمریکا و شوروی منتشر نماید.^{*} این کتاب نیز در سال ۱۳۶۲ یعنی حدود ۲۳ سال پس از نخستین چاپ آن به زبان انگلیسی، با عنوان «آیا انسان پیروز خواهد شد؟» به فارسی ترجمه و روانه بازار گردید.^{**} هرچند این کتاب در آن زمان توجه چندانی را جلب نکرد اما اکنون یعنی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بررسی آن از بسیاری جهات حائز اهمیت است. آیا فروم آینده را درست پیش‌بینی کرده بود؟ تا حدودی بله. وی در این تنها اثر سیاسی خود با نقد جامعه و حکومت شوروی نظریاتی نسبتاً دقیق پیرامون دوام یا احتمال فروپاشی آن و نیز روند تحول بسیاری از دیگر مسائل بین‌المللی ارائه کرده است که دقت قضاوت و داوری او را در مورد نخستین حکومت کارگری جهان و تبحر کارشناسی او را در زمینه پیش‌بینی آینده روابط بین‌الملل به خوبی نشان می‌دهد. فروم در این کتاب افزون بر طرح مسئله دگرگونی حتمی جامعه شوروی، تمایل خروشچف به نزدیکی با

و پیشرفته تر است. شباهتهای مورد بحث آشکارتر خواهد شد اگر عامل انگیزه پرتلی را نیز در نظر بگیریم که به عقیده غربیان سنگ بنای سرمایه داری است.^۶ فروم معتقد است که:

«... نظام مدیریت متمرکز شوروی ثابت کرده است که کمابیش با نظام اقتصاد بازار که مثال آن ایالات متحده آمریکا است برابری می کند... این نظام، نظام مدیریت دولتی است که از پیشرفته ترین روشهای انحصارگری مطلق و تمرکز تام استفاده می کند... و با اینکه از برخی جهات اقتصادی به سوسیالیسم شباهت دارد به مفهوم اجتماعی و انسانی، درست نقیض آن است و در راهی می رود که اگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری تغییری در راستای کنونی خود ندهند به تدریج با روند آن کشورها تلافی خواهد کرد.»^۷

وی در توضیح این امر که استالین و خروشچف نماینده کمونیسم انقلابی نبوده و مظهر یک دستگاه مدیریت گرای یک تاز و محافظه کار بوده اند تأکید می کند که:

«انقلاب جنبشی است که با اقتدار و اطاعت به پیکار برمی خیزد. بنابراین کسانی که در دستگاههای محافظه کار بر مسند قدرت می نشینند نمی توانند اشخاصی باشند که مواضع مخالف با اقتدار را بپسندند... دستگاه دیوانسالاری حاکم بر اتحاد شوروی در حال گسترش است... و خروشچف نه تنها به امکان انقلاب در غرب اعتقاد ندارد و خواهان چنین انقلابی نیست بلکه نیازی به این امر برای توسعه نظام خود نمی بیند. چیزی که به آن احتیاج دارد صلح و آرامش و کاهش بار تسلیحاتی و تسلط بی چون و چرا بر نظام موجود است.»^۸

سخنان فروم در این زمینه بی شک براساس تز «همزیستی مسالمت آمیز» قرار داشت که در بیستین کنگره حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ توسط خروشچف دبیر اول وقت حزب کمونیست شوروی اعلام شد و بعدها زیربنای سیاست خارجی آن کشور تا فروپاشی کامل آن قرار گرفت. فروم نزول فرهنگ و ارزشهای انسانی را در جامعه شوروی از نشانه های سقوط آن جامعه به شمار می آورد و معتقد است که:

«فرهنگ شوروی بر محور پرورش عقل دور می زند و از پرورش جنبه انفعالی یا عاطفی انسان غفلت می کند. این غفلت در پائین بودن سطح ادبیات و نقاشی و معماری و سینمای شوروی منعکس است... در کشوری که بویژه در ادبیات و سینما روزی یکی از آفریننده ترین کشورهای جهان بود، با اینکه در برخی از هنرها که از قدیم در آن سرزمین وجود داشته است مانند باله و نواختن موسیقی، مردم روسیه هنوز همان قریحه سرشار را که نسلا بعد نسل داشته اند از خود نشان می دهند ولی در هنرهائی که به ایدئولوژی پیوستگی دارند و باید در اذهان مردم تأثیر بگذارند بویژه در ادبیات و فیلمسازی نشانی از خلاقیت گذشته به چشم نمی خورد... البته باید هنوز منتظر بود و دید که آیا تغییر فعلی از استالینیسیم به خروشچفیسیم عاقبت به بهبود محسوس در سطح فرهنگ شوروی یعنی کاهش از خودبیگانگی خواهد انجامید یا خیر.»^۹ و سپس اضافه

صنعتی و سیاسی و نظامی بر آن حکومت می کند و بجای اینکه انقلاب سوسیالیستی را به ثمر برساند انقلاب مدیریت را به انجام می برد. نظام شوروی عکس نظام سرمایه داری نیست (بلکه) تصویر احتمالی سرمایه داری است که اگر ما به اصول انسان گرایی و فرد گرایی سنتی غرب بازنگردیم در پایان راه به انتظارمان نشسته است... و ویژگی آن افزایش از خودبیگانگی انسان و انطباق فرد با گروه و چیرگی علایق مادی بر معنوی است و بالاخره هر دو نظام، آدمکی سازمانی بوجود آورده اند که دیوان سالاریها و دستگاههای ماشینی بر او حاکمند ولی خود می پندارد که پیرو آرمانهای رفیع انسانی است.»^{۱۰}

می بینیم پدیده ای که از نظر فروم در حال شکل گیری است شبیه شدن سرمایه داری به نظام دیوان سالاری شوروی و نزدیک شدن شوروی به ارزشهای جوامع غربی است که در نهایت به استحاله جامعه شوروی در نظام سرمایه داری غرب می انجامد:

«ما در غرب معتقدیم که چون به ایدئولوژی خودمان پای بندیم بنابراین نماینده فرد گرایی و ابتکار شخصی و اصول اخلاقی انسان گرایانه هستیم و از این غافلیم که نهاد ایمان در بسیاری جهات و بطور روزافزون به نظام منفور کمونیسم شباهت پیدا می کند. معتقدیم که فرد در نظام روسیه (شوروی) مطیع و منقاد دولت و بنابراین بکلی از آزادی بی بهره است ولی تشخیص نمی دهیم که در جوامع غربی نیز فرد به گونه ای فزاینده به اطاعت و انقیاد ماشین اقتصادی و شرکت های بزرگ و افکار عمومی درمی آید.»^{۱۱}

در ادامه شبیه سازی غرب با شوروی سابق، فروم متوجه اعتقادات دینی جامعه غرب می شود و معتقد است که خدانشناسی که یکی از عیوب جامعه شوروی سابق شمرده می شود در واقع یکی از رایج ترین روندهای جامعه غربی است و این عامل را یکی از وجوه اشتراک شرق و غرب به شمار می آورد. وجه اشتراکی که به شبیه شدن این دو جامعه کمک بسزائی می کند:

«بیشتر مردم غرب به خدا ایمان دارند و بنابراین به اصول الهی محبت و ایثار و احسان و عدالت و حقیقت و تواضع و غیره اعتقاد می ورزند. اما انگیزه اغلبشان آرزوی آسایش مادی و تأمین و اعتبار بیشتر است. پس با اینکه مردم به خدا ایمان دارند نگران او نیستند. به سخن دیگر به خاطر مسائل دینی یا معنوی نگرانی به خود راه نمی دهند و از خوابشان کم نمی شود. ولی با اینهمه به خود می پالیم که «خداترسیم» و روسها را «خدانشناس» می خوانیم.»^{۱۲}

از نظر فروم، به همان اندازه که غربی ها از «اصول محبت و ایثار و احسان و عدالت و حقیقت و تواضع» فاصله گرفته اند و نمی توان جامعه آنها را «جامعه ایمانی» نامید، شوروی ها نیز از تعالیم مارکس فاصله گرفته و از فلسفه وی تهی گشته اند:

«روسها معتقدند که چون به زبان ایدئولوژی مارکسیست سخن می گویند بنابراین کشورشان سوسیالیستی است و از این موضوع غافلند که نظامشان چقدر به تکامل یافته ترین شکل سرمایه داری شباهت دارد... نظام شوروی از بسیاری جهات شبیه نظام سرمایه داری قرن نوزدهم است و از برخی جهات دیگر حتی از سرمایه داری کنونی غرب نیز امروزی تر

می‌کند که «بنظر می‌رسد که چنین تحولی به شرطی امکان‌پذیر باشد که دگرگونیهای بنیادی در نظام اتحاد شوروی صورت گیرد.»^{۱۱}

بدین ترتیب، فروم دگرگونی در اتحاد شوروی را غیر قابل اجتناب می‌داند و معتقد است که گذشته از عوامل عینی از جمله پیدایش نیروهای جدید تولیدی، اکتشافات علمی، فتوحات سیاسی و افزایش نفوس که باعث تغییر در نظامهای حکومتی می‌شود، «رشد آگاهی آدمی از نیازهایش و از خودش و مهم‌تر از همه افزایش نیازمندی وی به آزادی و استقلال، به دگرگونی دائم در موقعیت تاریخی او منتهی می‌شود.»^{۱۲} به عقیده فروم «انسان در جریان تاریخ، خودش و محیطش هر دو را دگرگون می‌سازد. اما این جریان به کندی انجام می‌پذیرد.»^{۱۳}

از نظر فروم، روسها اندیشه‌های مارکس را به ایدئولوژی میدل کرده‌اند «و حکومت در دست دیوانسالارانی است که به نام اندیشه فردیت و مساوات، قدرت دولت را مرتباً به زبان فرد افزایش می‌دهند (اما) می‌گویند در جامعه‌ای بی طبقه زندگی می‌کنند، به دموکراسی راستین دست یافته‌اند و به سوی وضعی پیش می‌روند که دولت پزمرده شود و آهسته آهسته از میان برود.»^{۱۴}

با این همه، به نظر او «رهبران و پیروان، هر دو از اینکه بطور ارادی و آرام بوسیله پیش‌بینی دگرگونیهای ضروری، خویشتر را با اوضاع و احوال تازه منطبق سازند ناتوان بوده‌اند... (زیرا) با مسلم فرض کردن صحت شیوه‌های زندگی در رساندن آنها به درجه خدایی، رهبران و پیروان هر دو شدیداً به مفاهیم فکری و ارزشهای خویش بستگی و تعهد پیدا می‌کنند و از هر مفهوم که حتی کوچکترین تفاوتی (با افکار خودشان) داشته باشد به شدت برآشفته می‌شوند و آن را ستیزه‌جویانه و شیطانی و جنون‌آمیز تلقی می‌کنند و حمله‌ای می‌دانند به تفکر عادی و درست خویشتر.»^{۱۵}

تغییر صورت ایدئولوژی به تشریفات و شعائر به این می‌انجامد که از سوتی الفاظ و عبارات حالت قدوسیت پیدا کنند و از سوی دیگر برای هدایت روح و ذهن مردم بکار روند. فرق میان اصول دین و ایدئولوژی کمونیستی در این است که جوهر اصول دین مطالب کلامی است و جوهر ایدئولوژی کمونیستی مطالبی اخذ شده از یک نظریه جامعه‌شناسی و تاریخی پیشین.»^{۱۶}

در عین حال فروم تأکید می‌کند که «دگرگونی خالی از خشونت و مبتنی بر دوران‌اندیشی» نیز در تاریخ روی داده است و مثالهای متعددی هم در این زمینه ارائه می‌کند ولی معتقد است که «اینگونه چاره‌یابیهای مبتنی بر دوران‌اندیشی، استثنائی بوده و به صورت قاعده در نیامده است.»^{۱۷} بر این اساس فروم ضمن ارتجاعی خواندن جامعه شوروی تصور می‌کند که «به تدریج تغییراتی در اتحاد شوروی صورت بگیرد و این دولت بالاخره به روش معمول در غرب یعنی «تلقین و دستکاری روانی» در فرد متشبث خواهد شد.»^{۱۸}

فروم در تبیین حتمی بودن دگرگونی در اتحاد شوروی به «کاهش نفوذ ایدئولوژی کمونیستی در اذهان مردم عموماً و نسل جوان بالاخص اشاره می‌کند و «پدیداری بسیار شایع دلمردگی و بی‌اعتنائی و مادبگری را در نسل جوان شوروی» به وضوح مشاهده می‌کند و از زبان دختری بعنوان نمونه تفکر نسل جوان می‌گوید:

همانطور که گفتیم، به نظر فروم اتحاد شوروی را که وارث امپریالیزم تزاری است نمی‌توان قدرتی محسوب داشت که درصدد استیلا بر دنیاست. زیرا «روسیه سرزمینی عظیم و پهناور است. بنابراین نه به مواد خام تازه احتیاج دارد و نه به بازارهای جدید و از این جهت در موقعیتی مشابه آمریکا است که صرف نظر از برخی اعمال امپریالیستی (در کوبا و فیلیپین) به تسخیر اراضی بیشتر نیازمند نیست.»^{۱۹}

«حقیقت ساده این است که زندگی (برای من) چندان چیز جالب توجهی ندارد... وقتی هنوز زندگی را درست درک نمی‌کردم هدفی داشتم و می‌خواستم درس بخوانم... ولی امروز آن همه رؤیاهای پاک تنها به یک چیز منتهی می‌شود و آن پول است. پول یعنی همه چیز: تجمل، ثروت، عشق، خوشبختی. اگر پول داشته باشید همه چیز را دارید و بلکه بیشتر.»^{۲۰}

از نظر فروم، تغییر مفهوم ایدئولوژی در شوروی و تحول در کاربرد آن خودبخود به ایجاد تحولات تازه در این جامعه منجر می‌شود و به عبارت دیگر «وقتی ایدئولوژی برخلاف گذشته، دیگر شعار نبود و باز با واقعیت فردی و اجتماعی پیوند پیدا کرد... روزگار تجدید حیات اندیشه فرا می‌رسد.»^{۲۱} استحاله ایدئولوژی در دیوانسالاری از مفاهیمی است که در بیان فروم به زیباترین شکل بیان می‌شود:

اریش فروم در اواخر فصل مربوط به نقد جامعه شوروی محتویات کتاب «روستو» تحت عنوان «ایالات متحده در صحنه جهانی» را که در همان سال تألیف کتاب وی نشر یافته بررسی و آنرا «از برخی جهات نظیر استنتاجات خود» به شماری آورد و فروپاشی شوروی را به شکل این سؤال از کتاب مذکور مطرح می‌کند که «ایا این سیاست بهم پیوسته مرکب از توسعه‌طلبی خارجی و جلوگیری نابهنجار از مصرف و دولت متمرکز پلیسی به تدریج و به نحو قابل ملاحظه‌ای تغییر خواهد یافت یا خیر؟» در اینجا هرچند «روستو» جواب تقریباً منفی به این سؤال می‌دهد، لیکن فروم معتقد است که در دوره خروشچف دگرگون ساختن چنین جامعه‌ای دشوار نخواهد بود و در این زمینه به قول خود «روستو» در کتاب مذکور که سی سال قبل از فروپاشی شوروی نوشته است استناد می‌کند:

«ایدئولوژیها را دیوانسالاریها می‌گردانند و معنایشان را قبضه می‌کنند. دیوانسالاری، نظام را به وجود می‌آورد و می‌پرورد و معین می‌کند که حق و باطل چیست و مؤمن و مرتد کیست. دخل و تصرف و دستکاری در ایدئولوژی به یکی از مهم‌ترین وسایل مهار کردن مردم از راه نظارت بر افکارشان میدل می‌گردد. ایدئولوژی به صورت نظام یا دستگاه درمی‌آید و از خود دارای منطق می‌شود. الفاظ

«نیروهای هوای تاریخ روسیه در حال دور کردن جامعه شوروی از شرایط حکومت کمونیستی است و آن را در جهت شرایطی می‌راند که برای دست برداشتن مسکو از موضع پرخاشجویانه‌اش ضروری است... ولی کاملاً مدلل است که به تدریج مردان جوانتری به قدرت می‌رسند که درسالهای

گرفته نشد اما آمریکائیانها تنها دوازده سال پس از چاپ کتاب مورد بحث، برای شناسائی چین قدم پیش گذاشتند و اکنون پیش بینی فروم یکی از واقعیات موجود در حوزه آقیانوس آرام به شمار می‌رود. یکی از جالب‌ترین استدلال‌ات فروم در کتاب مذکور به مسئله آلمان مربوط می‌شود و وی به خوبی به امکان قدرت یافتن آلمان و غفلت آمریکا از این ابرقدرت سالهای آینده اشاره می‌کند:

«آلمان امروز (۱۹۶۰) نه از راه جنگ، بلکه به برکت برتری در بلوک اقتصادی وحدت یافته اروپای غربی، در حال دست یافتن به مرحله جدیدی از تفوق در این بخش از جهان است. چنین کشوری با چیرگی بر فرانسه و هلند و بلژیک و احتمالاً ایتالیا از هر زمان در گذشته نیرومندتر خواهد شد. شگفت آور نیست که روسها نسبت به این تحول بدگمان باشند و از آن احساس خطر کنند. عجب در این است که بریتانیا و آمریکا ظاهراً به هیچ وجه اندیشناک نیستند. در این هر دو کشور وحشت از روسیه، ترس از یک آلمان جدید و نیرومند را که همانگونه که ممکن است علیه شرق به مخالفت برخیزد با غرب هم می‌تواند از در ستیز درآید، از میان برده است.»^{۲۹}

اریش فروم ده سال قبل از فروپاشی رسمی شوروی درگذشت و عمرش مجال آن را نداد که سرانجام جامعه سوسیالیستی و پایان جنگ سرد را ناظر باشد. اما می‌توان گفت که او از سالها پیش صدای شکستن جامعه شوروی و ایدئولوژی حاکم بر آن را شنیده و به درستی خط‌مشی آتی سرمداران آن کشور را ترسیم کرده بود. ■■

□ زیر نویس ها:

*Fromm, Erich. «May Man Prevails?: An Inquiry into the Facts and Fictions of Foreign Policy. Garden city, N. Y.: Anchor, 1961.

■ فروم، اریش. «آیا انسان پیروز خواهد شد؟ حقیقت و افسانه در سیاست جهانی» / ترجمه عزت‌الله فولادوند. - تهران، مروارید، ۱۳۶۲.

۱. همان مأخذ. ص. ۵۳.
۲. همان. ص. ۱۰۴.
۳. همان. صص. ۱۰۹-۱۱۱.
۴. همان. صص. ۱۱۴-۱۱۵.
۵. همان. ص. ۱۷۰.
۶. همان. ص. ۱۱۱.
۷. همان. صص. ۶۵ و ۱۱۵ و ۱۱۶.
۸. همان. ص. ۱۱۸.
۹. همان. ص. ۱۸۶.
۱۰. همان. صص. ۸۸ و ۸۹.
۱۱. همان. ص. ۸۹.
۱۲. همان. ص. ۱۴.
۱۳. همان. ص. ۱۶۶.
۱۴. همان. صص. ۱۴ و ۱۵.
۱۵. همان. ص. ۱۶.
۱۶. همان. ص. ۱۱۴.
۱۷. همان. ص. ۱۵۱.
۱۸. همان. ص. ۱۶۸.
۱۹. همان. ص. ۱۶۸.
۲۰. همان. ص. ۱۶۹.
۲۱. همان. ص. ۱۸۵.
۲۲. همان. ص. ۱۷۵.

23. W.W. Rostow. «The United States in World Arena», Harper and Bros. New York. 1960

۲۳. همان. صص. ۱۸۷ و ۱۸۸.
۲۴. همان. ص. ۱۸۸.
۲۵. همان صفحه
۲۶. همان. ص. ۲۵.
۲۷. همان. صص. ۲۷ و ۲۸.
۲۸. همان. ص. ۳۴.
۲۹. همان. ص. ۲۳۱.

جنگ و بعد از جنگ پرورش یافته‌اند.... با خوی این مردان سازگارتر خواهد بود که به جای پیروی از مفاهیم قدیمی مارکسیست لنینیستی و ضوابط اجرایی استالینی که اکنون (سال ۱۹۶۰) به نقصان نیروی حیاتی دچار شده‌اند، سیاستشان را بر پایه منافع و توانائیهای دولت ملی روسیه بنا کنند.»^{۲۳}

بدین ترتیب فروم با پذیرش استنتاج «روستو» بطور تلویحی روند فروپاشی شوروی را به درستی پیش بینی می‌کند و از بیست و پنج سال پیش، ظهور گورباچف و یلتسین یعنی مردانی را بشارت می‌دهد که «در سالهای جنگ و بعد از جنگ پرورش یافته‌اند... و سیاستشان را بر پایه منافع و توانائیهای دولت ملی روسیه (و نه شوروی) بنا می‌کنند.» البته «روستو» این تحول را ناشی از امکان رسیدن روسیه به «سطوح بالاتر رفاه و مصرف و عدم تمرکز بیشتر و خودسری کمتر در اعمال قدرت سیاسی»^{۲۴} قلمداد می‌کند و به عبارت دیگر معتقد است که «گرایش بنیادی به سوی مصرف بیشتر حفظ شالوده سیاسی و اجتماعی حکومت کمونیستی روسیه را با مشکلات پیچیده روبرو خواهد کرد.»

اما فروم معتقد است که «اگر نظام شوروی مصرف را به حد کامل برساند خواهد توانست بیشتر اقدامات سرکوبگرانه را متوقف سازد و اعلام کند که به وعده سوسیالیستی تأمین زندگی مطلوب عمل کرده است (بخصوص که مردم گرفتار در پیچ و خم عصر اتومبیل خطری برای نظام به وجود نمی‌آورند.»^{۲۵} به هر حال همانطور که دیدیم، بر طبق پیش‌بینی فروم دیوانسالاری شوروی که توانست مصرف را به حد کامل برساند به فروپاشی دچار شد و اندیشه گسترش انقلاب کارگری به سراسر جهان تحقق نیافت.

یکی دیگر از پیش‌بینی‌های فروم در کتاب مورد بحث امکان نزدیکی سیاسی آمریکا و شوروی به یکدیگر است که امروزه تا حد زیادی به واقعیت نزدیک شده است. به نظر فروم:

«امروز (سال ۱۹۶۰) اتحاد شوروی خود در شمار کشورهای دارا درآمده است و چون خطر تعرض فزاینده کشورهای توسعه نیافته را به رهبری چین احساس می‌کند در صدد حصول نوعی تفاهم با آمریکا برآمده است، بی‌آنکه بخواهد این تفاهم را به هم‌پیمانی و اتحادی بر ضد چین مبدل سازد.»^{۲۶}

فروم در جای دیگر تأکید می‌کند که اساساً سیاست شورویها بخصوص از زمان خروشچف به بعد هیچگاه ضد آمریکائی نبوده و «اتحاد شوروی تحت رهبری خروشچف نظامی انقلابی نیست.... به این سبب خروشچف جوای تفاهم با آمریکا، پایان جنگ سرد و خلع سلاح جهانی است و نه به جنگ احتیاج دارد و نه خواهان آن است.... بنابراین باید طوری دقیق و با احتیاط دست به عمل بزند که هم تسلطش بر مردم روسیه محفوظ بماند و هم از خود در برابر مخالفان داخلی در روسیه و نیز چین و متحدان بالقوه آن در خارج دفاع کند.»^{۲۷} باید دانست که در گرماگرم رویارویی و مخاصمات شدید آمریکا و چین، فروم به درستی معتقد بود که «اگر به رهبران چین اعتبار و امکان بهره‌مندی از بازرگانی آزاد و شناسائی کشورشان به عنوان نماینده چین اعطا گردد احتمالاً توسعه نظام کشورشان را به جنگ و خشونت ترجیح خواهند داد.»^{۲۸} این اظهار نظر فروم در آن زمان چندان جدی